

تولید فضا و ضرب‌آهنگ کاوی فضای شهری تهران: رهیافت هانری لوفور

نیلوفر باغبان‌مشیری*

عباس کاظمی**، کامران ربیعی***، زهرا احمدی‌پور****

چکیده

واقعیت زندگی روزمره و ضرب‌آهنگ‌های درهم‌تنیده آن رابطه‌ای متقابل با فرایند تولید فضای شهر و قدرت‌های دخیل در آن دارد. پژوهش حاضر به این پرسش می‌پردازد که ضرب‌آهنگ زندگی روزمره در شهر تهران چگونه تجربه می‌شود و این ضرب‌آهنگ با تولید فضای شهری چه رابطه‌ای دارد. با استفاده از روش ضرب‌آهنگ کاوی و مردم‌نگاری و رفت‌وبرگشتی بین واقعیت و نظریه و سطح خرد و کلان، سه فضای انتخاب‌شده (بازار بورس، دریاچه خلیج فارس و محله خلایق) و استفاده از نظریه تولید فضای هانری لوفور مشخص شد که فضای انتزاعی طی فرایندهای متضاد، اما مرتبطی در فضای اجتماعی پیشروی می‌کند، اقتدار مردانه‌ای بر زندگی روزمره شهری در تهران حاکم است، هر فضا در درساژی به وسعت شهر مشارکت و تفاوتی القایی در حیات‌روزمره ایجاد می‌کند. تنوع زندگی روزمره فرودستان مانع از شکل‌گیری آگاهی جمعی، جمع‌شدن حول ارزش مشترک، ایجاد تفاوت تولیدی و عقب‌راندن نظم‌های تمامیت‌طلب است. اما آن‌چه زیست‌کنندگان فضای شهر

* دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول)، n.b.moshiri@gmail.com

** دانشیار پژوهشکده مطالعات اجتماعی و فرهنگی وزارت علوم، av3kazemi@gmail.com

*** استادیار گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، k.rabiei@modares.ac.ir

**** استاد گروه جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس، ahmadyz@modares.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۰۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۰۲



تهران را به هم پیوند می‌دهد، حضور ضرباهنگی از انتظار در حیات‌روزمیره آنان است؛ انتظار برای امری که نویدبخش سعادت است و تحقق آن به آینده نامعلومی واگذار می‌شود.

کلیدواژه‌ها: ضرباهنگ‌کاوی، تولید فضا، زندگی‌روزمیره، درساز

۱. مقدمه

در دهه ۱۹۷۰ مارکسیسم با طرح پرسش «شهر از آن چه کسی است؟»، مطالعات گذشته را به‌خاطر بی‌توجهی به بی‌عدالتی، فقر و نژادپرستی به نقد کشید و بر رابطه میان تولید، مصرف، توزیع، مبادله و قدرت تاکید کرد. لوفور، هاروی و کستلز درباره اهمیت تسخیر مکان و تولید فضا در بقای سرمایه‌داری و کسب مشروعیت برای آن نظریه‌پردازی کردند (Hubard, 2006: 42). شهر پسامدرن، برندسازی‌شده، سرزنده (Vibrant City) (پامیر، ۱۳۸۹)، خلاق (Creative City) (شعیری، ۱۳۹۶) (ستاری، ۱۳۹۱)، حتی شهرهای انسان‌محور (Friendly Town) (تیبالدز، ۱۳۸۷) یا کمال‌گرا (Integral Urbanism) (الین، ۱۳۹۶)، اسم رمزی برای اعمال شیوه‌های نوین سرمایه‌داری انعطاف‌پذیر بود. آنها جالب‌تر، فردی‌تر، گشوده‌تر و انسان‌مقیاس‌تر به‌نظر می‌رسیدند و با این وصف، همچنان با سازوکارهای پیشین شرکت‌های چندملیتی اداره می‌شدند؛ نقطه آغاز حرکت به سوی انباشت منعطف و روندی فرهنگی - زیباشناختی، بازاریابی از شهرها به‌مثابه محصولات جهانی و کنارگذاری‌های فضایی که شهر را به دو بخش تقسیم می‌کرد: شهر بیرونی برای جذب گردشگر و شهر درونی با تنوع فرهنگی و فقر و تبعیض (هاروی، ۱۳۹۲).

در این میان، مارکسیست‌های انسان‌گرا چرخشی فرهنگی به سوی پرکتیس‌های اجتماعی زندگی‌روزمیره کردند. لوفور، دوبور، دوسرتو و باختین به‌جای نگرستن به شهر از بالا و از منظر خداوندی به پیاده‌ها و کنشگران خرد با نگاهی از پایین پرداختند؛ به امر روزمیره و مجموعه‌ای از کنش‌های تکراری و مبتدل که نظم موجود را بازتولید و درعین‌حال مجالی برای مقاومت، تغییر و انقلاب فراهم می‌کرد. به این ترتیب، پدیدارشناسی بدن و پرکتیس در مقایسه با گفتمان‌ها و بازنمایی‌ها اهمیت یافت. چشم‌انداز تنها ادراک نمی‌شد، اشغال می‌شد و تغییر می‌کرد؛ تنها خواننده نمی‌شد، توسط افراد معمولی بوییده، شنیده و زیسته می‌شد.

۲. طرح مسئله

به گمان آرنت، ابتدال شرارت در چنین آدم‌های معمولی و فاقد قوه تخیل آنجا بود که آن‌ها را به بهانه انجام وظیفه و با پاداش عضویت در چیزی فراتر از خود، به قساوت‌های بزرگ وامی داشت (Arendt, 1964). اما همدستی آدم‌های معمولی با قواعدی که بشر ظالمانه می‌پنداشت، نه محدود به فجایع انسانی در جنایات جنگی، که به بخشی «طبیعی» از زندگی روزمره تبدیل شد. کارمندی که در ترافیک ناشی از اعتراضات خونین خیابانی در اضطراب دیررسیدن به محل کار است، مامور رده‌پایین شهرداری که وظیفه اعدام سگ‌های ولگرد به او سپرده می‌شود، مهندسی که در طراحی یک بزرگراه، به حیات حاشیه‌نشینان بی‌اعتناست و پژوهشگری که در پروژه‌های مهندسی اجتماعی برای محافظت از نظم موجود، مشارکت می‌کند؛ همگی الزامی برای پیروی از «قواعد» بر دوش خود احساس می‌کنند. اما چرا برهم‌زدن روال زندگی روزمره چنین هراس‌آور و سرپیچی از قوانین فضایی، چنین دور از ذهن است؟ آگاهی حیات‌روزمه تا کجا در برابر فشار نظم‌های فرادست سرفروود می‌آورد و از ادراک رنج دیگری بازمی‌ماند؟

تجربه زیستن در شهر تهران، به‌عنوان پایتخت کشوری با سابقه جنگ، استعمار، استبداد و انقلاب، در متن اقتصادی جهانی و تحت حاکمیت اقتدارگرایی دینی همزمان از نظم‌های جهانی و محلی متأثر می‌شود و به سهم خود بر آن اثر می‌گذارد. کنش‌های خرد زندگی روزمره در تهران، ضرباهنگی خلق می‌کند که نسبتی با ضرباهنگ کنش‌های دیگر در گوشه‌های جهان و رابطه‌ای متقابل با ضرباهنگ‌های طبیعت و سیاست و اقتصاد و فرهنگ دارد. این ضرباهنگ‌ها، فضای روابط اجتماعی را بازتولید می‌کند و خود توسط آن‌ها ادامه می‌یابند. در ادامه، به این پرسش می‌پردازیم که ضرباهنگ زندگی روزمره در شهر تهران چگونه تجربه می‌شود؟ و بازتولید فضای شهری تهران با این ضرباهنگ چه رابطه‌ای دارد؟

۳. پیشینه تجربی

ابهام در روش ضرباهنگ‌کاوی، درجه آزادی که لوفور برای پژوهشگر و خلاقیت او قائل بود و این واقعیت که ضرباهنگ‌کاوی به گمان او یک روش سیستماتیک با مراحل تفکیک‌شده و روشن نیست، گاه پژوهشگران را به استفاده از تکنیک‌های متنوعی در

مطالعات تجربی وامی دارد. برای مثال ضرباهنگ‌کاوِ یک نمایش خیابانی با استفاده از تکنیک عکاسی تایم-لپس توسط سیمپسون (Simpson, 2012) یا استفاده از روش سینتکس فضا توسط گاماس و ویلماز برای طراحی نقشه مورفولوژیک و رفتاری از توزیع بوها و صداها، افراد، وقایع و کنش‌ها در یکی از مهم‌ترین خیابان‌های ازبکستان (Gumus & Yilmaz, 2020). اما این توصیفات مکانیکی، تصویری از حال‌وهوای حضور در خیابان و ضرباهنگ زندگی‌روزمره، رابطه آن با تجربه حاضرین و نظم کلی فضا نمی‌دهد.

با این حال، عموم پژوهشگران از مشاهده و مصاحبه با رویکردی پدیدارشناسانه استفاده می‌کنند. مثل ضرباهنگ‌کاوِ ریکلی در «دره رود سرخ» که تداخل ضرباهنگ‌های اجتماعی و طبیعی، ضرباهنگ صخره‌نوردان، زندگی ساکنان منطقه، استفاده‌های توریستی و تاثیر شدیدتر ضرباهنگ‌های طبیعی بر ضرباهنگ‌های انسانی (برخلاف تجربه شهری) را توصیف می‌کند (Rickly, 2017). یا لوئیس نش که ضرباهنگ شهر لندن را در زمینه بزرگ‌تری از اقتصاد، روابط و ضرباهنگ‌های محلی، منطقه‌ای، ملی و جهانی در نظر می‌گیرد؛ او با همراهی جمعیت، عکسبرداری از فضا و تهیه نقشه‌ای از ضرباهنگ راه‌رفتن در لندن، ورود روابط سازمانی به خیابان‌ها، ترکیبی از ضرباهنگ‌های خطی شهر و ضرباهنگ مالی جهانی، حرکات نظامی و غیرسیال، تمرکز بر هدف، ترشح بی‌وقفه آدرنالین، آمادگی مداوم، نمایش بی‌پایان، هراس و انقباض بدن‌ها را نشان می‌دهد (Nash, 2018). برای نش، تنها ضرباهنگ تند اقتصاد مالی در شهر اهمیت دارد؛ او گرچه به وجود ضرباهنگ‌های دیگر آگاه است؛ به آن‌ها توجهی نمی‌کند و تاثیر رابطه میان آن‌ها را در تولید فضای شهر نادیده می‌گیرد.

در پژوهش مشابهی، مایکل لوئیس، توصیفی مردم‌نگارانه از ضرباهنگ حاکم بر تالار معاملات شرکت «سالومون برادرز» در وال‌استریت ارائه می‌دهد: حال‌وهوای تجاری حاکم بر فضا، سروصدای فروشندگان و دلالان و هماهنگی ضرباهنگ تالار معاملات بازار اوراق قرضه با ضرباهنگ وال‌استریت در دهه هشتاد (Lewis, 1989). این فضا، موضوع توجه بورش نیز هست که ضرباهنگ بازارهای روباز دهه ۹۰ را با تجارت‌های فرکانس‌بالای (HFT) سهام مقایسه می‌کند. بازارهای قدیمی آمیخته با بدن، بوها، فریادها و حضور معامله‌گرانی بود که ضرباهنگ خود را با جریان بازار هماهنگ می‌کردند؛ درحالی‌که در این دومی، معامله‌گران باید ناظر ضرباهنگ بازار باشند و همزمان خود را از جو روانی آن و

حرکت مسری و توده‌گیرش محافظت کنند. اکنون آنان در سکوت و در محاصره چندین نمایش‌گر، در الگوریتم‌سازی با هم رقابت و بدن خود را به جای ضرباهنگ بازار با این الگوریتم‌ها هماهنگ می‌کنند. گسترش و همزمان فشردگی بازار، آن را به امری ۲۴ ساعته در هفت روز هفته بدل می‌کند که انتقال داده در آن، طی ۸ میلی‌ثانیه اتفاق می‌افتد؛ این درحالی است که پلک‌زدن انسان ممکن است تا ۴۰۰ میلی‌ثانیه طول بکشد. بنابراین بازاری خارج از مقیاس انسانی، بدن و ذهن را به هوشیاری مداوم وامی‌دارد (Borch et al., 2015).

برخلاف لوفور که عمده توجهش به تجربه مردان سفیدپوست در شهرهای اروپایی بود؛ ضرباهنگ‌کاوان تجربی به زندگی روزمره مهاجران، زنان، رنگین‌پوستان و ملل غیراروپایی توجه کردند. ریدماسون به تقاطعات مرگبار (Fatal Intersections) روابط قدرت در منطقه روستایی اونتاریو و تجربه مهاجرانی می‌پردازد که برای کار در مزارع به کانادا می‌آیند. او نشان می‌دهد که چطور تصادف ماشین یک کارگر کانادایی با سه کارگر فصلی جامائیکایی دوچرخه‌سوار و مرگ آنان، تقاطعی استعاری را به تقاطعی واقعی تبدیل می‌کند. برنامه کارگران کشاورزی فصلی (SAWP)، استعمار جدیدی است که زندگی روزمره را باز هم به معنایی غیراستعاری استثمار و ضرباهنگ زندگی آنان را مدیریت می‌کند (Reid-Musson, 2017). مارکو ضرباهنگ زندگی مهاجران را این بار در اسپانیا مطالعه می‌کند. با فروپاشی دیوار برلین، سپس بازشدن مرزهای شنگن به‌روی رومانی و بلغارستان در ۲۰۰۷، بخش عظیمی از ساکنین اروپای شرقی با هدف تحصیل و استفاده از فرصت‌های شغلی به سمت ایتالیا و اسپانیا سرازیر شدند. مارکو با انجام ۶۰ مصاحبه عمیق در یکی از فرودگاه‌های بین‌المللی اسپانیا، ضرباهنگ زندگی مهاجران سردرگم را با مفهوم «موقتی‌های همیشگی» (Permanent Temporariness) توصیف می‌کند (Marcu, 2017).

برزگر و حبیبی این روش را برای «پیاپی راه فرهنگی رشت» به‌کار می‌برند. به‌گمان آنان فضای بازنمایی به‌رغم طراحی آمرانه و تلاش قدرت انضباطی برای یکدست‌سازی، فضای سازش و ائتلاف و برتری امر زیسته است؛ در برابر فضای عمومی شهر کاشان که فضای تضاد و تقابل است و امر زیسته در نهایت، در برابر امر پنداشته تسلیم می‌شود (برزگر و حبیبی، ۱۳۹۹). پژوهش، با سخن‌گفتن از «ساماندهی بهتر مصرف فضا» و «تعدیل نگاه تخصص‌گرایی» در ادبیات احیاء و بازسازی (Regeneration) شهر قرار می‌گیرد؛ قدرت

انتظام‌بخش را تنها تا پایان دوره پهلوی اول بررسی می‌کند و بر نقش اقتصاد جهانی و دولت اقتدارگرای دینی در سامان‌دادن به ضرباهنگ زندگی روزمره چشم می‌پوشد. در نهایت مطالعه کریستی در افریقای جنوبی که نشان می‌دهد چگونه ایدئولوژی «جدا از هم اما برابر»، مالکیت ۸۰٪ زمین را به سفیدپوستان و زمین‌های بی‌حاصل را به رنگین‌پوستان واگذار می‌کند. با فروپاشی آپارتاید در ۱۹۹۴، گرچه قوانین رسمی تغییر کرد، نابرابری‌ها عمیق‌تر از آن بود که به سادگی از بین برود. عدالت فرمالیته نظام سیاسی جدید، تنها هم‌نواپی با روندهای جهانی را در پی داشت که به‌طور متناقضی، در عین حمایت از شعارهای دموکراتیک، عملاً از ایدئولوژی نولیبرال به نفع بازار آزاد و انتخاب‌های فردی حمایت می‌کرد (Cristie, 2013). کریستی به نقش عوامل مادی اشاره می‌کند؛ اما نقش الگوهای فرهنگی و ساختارهای روانی شکل‌گرفته در طول سال‌های طولانی انقیاد را در امتداد ضرباهنگ‌ها نادیده می‌گیرد.

۴. چشم‌انداز نظری

هانری لوفور اندیشه خود را از سویی در برابر مارکسیسم ساختارگرا تعریف کرد که مسئله بیگانگی و زندگی روزمره را نادیده می‌گرفت و از سویی در برابر پسامدرنیسم که به امر کلی بی‌اعتنا بود. او فضا را نه به‌مثابه یک متن که به‌منزله بافت متراکمی از روابط تولید به‌کار برد که در زندگی روزمره ادغام یافته بود (Lefebvre, 2002: 231). هر جامعه و بنابراین هر شیوه تولید، فضای مخصوص به خود را تولید می‌کرد و پرسش مهم این بود که تولید توسط چه کسی، چگونه و چرا اتفاق می‌افتاد (Lefebvre, 1991b). لوفور برای تحلیل فضای اجتماعی از ابعاد سه‌گانه آن (پرکتیس فضایی، بازنمایی فضا و فضای بازنمایی) سخن گفت و شیوه مناسب تحلیل را ضرباهنگ‌کاوی (Rhythmanalysis) زندگی روزمره معرفی کرد. گرچه پیش از او بسیاری کمابیش به آن پرداخته بودند (نگاه کنید به Brighenti, 2018)، اما لوفور، به رابطه ضرباهنگ‌ها با تولید فضا در شهر پرداخت. هر کجا تعاملی میان فضا، زمان و انرژی رخ می‌داد، ضرباهنگی وجود داشت که خود نشانه وجود قاعده و اجبار، امر کمی و کیفی، مکانیکی و ارگانیکی، عقلانی و غیرعقلانی و مقیاس زمان خطی و چرخه‌ای بود. مقیاس زمان چرخه‌ای را با تناوب‌های طبیعت و بدن، همراه با تازگی و

آفرینش و اکتشاف و زمان خطی را در رابطه با دانش، تکنیک، رشد فنی و اقتصادی، ملال‌آور و با تکرارهای کشنده توصیف کرد (Lefebvre, 2002: 232).

لوفور برای توجیه تکرار بی‌وقفه ضرباهنگ‌ها و مشارکت افراد در آن‌ها از مفهوم درساز استفاده کرد. در درساز، «خود» تولید می‌شود؛ جامعه با فرد همان کاری را می‌کند که تعلیم‌دهنده با اسب وحشی: او را در هم می‌شکند و این کار را تنها با تکرار و تنظیم مدت، شدت و ضرباهنگ تنبیه‌ها و تشویق‌ها عملی می‌کند. عادت به ضرباهنگ‌های زندگی روزمره مالکیت افراد را بر بدن خویش سلب می‌کند. احساس آزادی در فراغت و تفریح توهمی بیش‌تر نیست؛ زیرا درساز هیچ‌گاه غایب نمی‌شود (Lefebvre, 2004). با این حال، امکان‌های بخشی، به‌گمان لوفور در مومنت‌ها میسر می‌شود؛ در برهم‌زدن‌های مقطعی نظم زندگی روزمره که امکان بیگانگی‌زدایی را فراهم می‌کند (Lefebvre, 2002). مومنت‌ها می‌توانند تفاوت‌های القایی یا تولیدی در سطوح متفاوت واقعیت اجتماعی تولید کنند که دسته نخست تحت قاعده و منطق کلی رخ می‌دهد و دسته دوم به دنبال فروپاشی نظام است (Lefebvre, 1991b: 372). به این ترتیب لوفور، مسئله بیگانگی را به تجربه زندگی روزمره کشاند؛ در جستجوی زمینه‌ای برای مقاومت، رابطه آن را با نظم‌های فرادست و فرایند تولید فضا بررسی و برای شناخت ماهیت این رابطه، روش ویژه‌ای را معرفی کرد. در مطالعه حاضر، به ضرباهنگ‌کاوی زیست‌روزمره شهری در تهران و رابطه آن با نظم فضایی می‌پردازیم و تجربه بیگانگی و بیگانگی‌زدایی را به فرصت‌های بعدی واگذار می‌کنیم.

۵. روش پژوهش

روش اصلی پژوهش، ضرباهنگ‌کاوی است که پیشینه‌ای پدیدارشناسانه دارد؛ چراکه تحلیل‌گر ریتم هر ضرباهنگ را گویی برای نخستین بار تجربه می‌کند. او باید در عین درگیری با ضرباهنگ، بیرون از آن قرار بگیرد و پیش از هر چیز به ضرباهنگ بدن خویش به‌مثابه مترونوم و پس از آن به صداها، زمزمه‌ها، سکوت‌ها، رنگ‌ها و فرم‌ها توجه کند و درون و بیرون را به‌منزله یک کل بشنود. او در جستجوی پاسخ به این پرسش است که ضرباهنگ‌ها چگونه، توسط که و برای چه کسی ساخته می‌شوند؟ و با به‌کارگیری علوم مختلف از ورای گوناگونی چیزها به حضور آن‌ها دست می‌یابد؛ نظم و قاعده‌غایی که در

نگاه نخست دیده نمی‌شود: یک قدرت سیاسی، یک منطق، یک تقسیم کار، یک سلسله‌مراتب و یک ریتم غالب؛ به‌طور خلاصه سه قدرت اصلی اما پنهان: دولت، پول و فرهنگ (Lefebvre, 2004).

علاوه بر ضرباهنگ‌کاوی، از مردم‌نگاری انتقادی نیز برای جمع‌آوری داده‌ها سود برده‌ایم. مردم‌نگاری انتقادی که گاه «نظریه انتقادی در عمل» نیز نامیده می‌شود، پژوهش‌گر را جدا از موضوع پژوهش، یا ارزش‌ها و تجربه زیسته او نمی‌داند و ادعای بی‌طرفی علم را به رسمیت نمی‌شناسد. در برابر، رویکردی سیاسی را در پیش می‌گیرد که دغدغه مبارزه با نابرابری‌های اجتماعی و شنیدن صدای گروه‌های به‌لحاظ اجتماعی حاشیه‌نشین را مدنظر دارد (Thomas, 1993).

در این تحقیق به‌منظور نمونه‌گیری، ابتدا در مرحله اکتشافی با استفاده از رویکرد «تور بزرگ» (Spradley, 1980) فضاهای شهری بر اساس نسبتی که با فرایند تولید فضا برقرار می‌کردند بررسی و دسته‌بندی شدند. این دسته‌بندی به تدریج محدود شد و در نهایت به انتخاب سه فضای اصلی انجامید:

- **بازار بورس و اوراق بهادار:** فضایی انتزاعی با حضور انواع متضادی از سرمایه و هم‌زمان اتحادی صوری که آن‌ها را به زبان واحدی ترجمه می‌کند. بخش بزرگی از آن را شرکت‌های انبوه‌ساز و صنایع ذیربط تشکیل می‌دهد، و از طرفی، خود واجد یک فضای فیزیکی (ساختمان بورس) نیز با نقشی نمادین است. علاوه بر این، سازوکار حاضر در این فضا، اشتراکاتی با اشکال جدید سرمایه (برای مثال کریپتوکارنسی‌ها) دارد که اشکال جدیدی از فضاهای اجتماعی را خلق می‌کند.

- **مجموعه دریاچه خلیج فارس، شهرسازی و باملند:** یک پروژه بزرگ نمادین، منحصربه‌فرد و زیبایی‌شناسانه، محل حضور خرده‌فرهنگ‌ها و بروز سن، جنسیت و طبقه. تجمع بزرگی از برندها، رستوران‌ها و مصرف فضا، فضای زیسته، کیفی و سیال شامل نشانه‌هایی از حیات پنهان اجتماعی.

- **محله خلایق:** فضای پیرامونی که حجم بالایی از سرمایه را بازیافت می‌کند و به چرخه تولید بازمی‌گرداند. فضای انضمامی کار و زیست‌روزمره گروه‌های فرودست. پرکنیس فضایی که رابطه نزدیکی با واقعیت شهری برقرار می‌کند، اما ماهیت

طردشده، پنهان و تلقی مجرمانه از آن، نسبتی قوی با فضای بازنمایی نیز برقرار می‌کند.

برای تحلیل از داده‌های چندگانه شامل مشاهده، عکس، مصاحبه‌های شخصی، داده‌های پژوهش‌های قبلی و مردم‌نگاری‌ها، مستندهای ویدیویی، اسناد سازمانی، گزارش‌های مطبوعاتی و پیمایش آنلاین درباره هر کدام از این سه فضا استفاده شد. چارچوب مشاهده و پرسش‌های مصاحبه‌ها با توجه به پرسش‌ها و اهداف پژوهش طراحی شد. در مشاهده و ضرب‌آهنگ‌کاوی، فرم‌ها، رنگ‌ها، صداها، بوها، نورها، بدن، پوشش، حالت و ژست و حرکت، لحن، ابزار، نحوه تعامل با فضا (زنجیره کنش و مناسک و پرکتیس‌های فضایی) و شیوه ارتباط با دیگران و همچنین به کدهای فضایی مثل کارکرد، نمادها، ارزش‌ها، تداعی احساسات و پرسش‌ها توجه شد. در مجموع ۱۸ مصاحبه عمیق در دریاچه، ۱۶ مصاحبه عمیق در خلایق و ۳۰ مصاحبه (حضوری و پرسشنامه آنلاین) در بازار بورس جمع‌آوری شد. بازدیدها در دوره یک‌ساله با فاصله چند ماه از هم و در روزهای مختلف هفته انجام شد. با استفاده از روش پیش‌رونده-پس‌رونده، نقطه آغاز، واقعیت موجود قرار گرفت، و با حرکتی رفت‌وبرگشتی بین گذشته و حال، فرایند تولید فضا بررسی شد. مصاحبه‌ها پیاده‌سازی شدند. داده‌های حاصل، به شیوه تفسیری و استقرایی تحلیل، کدگذاری، مقوله‌بندی و در تحلیل فرمی، کارکردی و ساختاری استفاده شد. مقوله‌ها توسط محققین آشنا با میدان، بازبینی و صحت‌سنجی شد و نتایج با داده‌های حاصل از گزارش‌ها و پژوهش‌های پیشین مقایسه و اعتبار آن‌ها مورد تایید قرار گرفت. یافته‌های پژوهش به شیوه‌ای نزدیک به فرم روایی نگاشته و جمع‌بندی شد.

۶. یافته‌های پژوهش

۱.۶ تاریخ فضاهای سه‌گانه و سه‌گانه‌های فضایی

با انتزاع هر سطح از فضای اجتماعی، انتزاع سطوح بعدی ممکن می‌شود. با تاسیس بورس در قرن هفده میلادی زمینه برای شکل‌گیری بازار فارکس در دهه نود و بعد کریپتوکارنسی‌ها از ۲۰۰۹ به وجود می‌آید. در ایران نیز با شکل‌گیری نخستین بانک‌ها، قوانین مدنی، بیمه، آمار و رشد صنعت، بورس در ۱۳۱۵ تاسیس می‌شود، به سرعت

رشد می‌کند و با وجود افت موقت طی انقلاب ۵۷ و جنگ، با حمایت از خصوصی‌سازی به رشد خود ادامه می‌دهد (صوفی مجیدپور، ۱۳۸۴). تحول بازار سرمایه، انعکاس نمادینی در فیزیک ساختمان بورس داشت که پس از جابجایی از کوچه نادری و خیابان حافظ، در ۱۳۹۸ به خیابان شهرداری منتقل شد؛ غول سعادت‌آباد لقب گرفت و دومین برج منطقه را به خود اختصاص داد. با اتوماسیون فضا، ساختمان از حضور فیزیکی سهامداران خالی شد. نمای تمام شیشه‌ای، لابی خالی از رنگ، بو، صدا و نشانه‌ای از بدن، طبیعت، مذهب و فرهنگ، ممنوعیت‌های بی‌پایان، ساختار عمودی پرفشار و شفافیت و پرمزورازی هم‌زمان، آن را به یک هیچ فیزیکی بسیار بزرگ تبدیل کرد تا تنها «پول» به همراه تمام نشانه‌های آن حضور داشته باشد: نظم، پاکیزگی، تفکیک، مرغوبیت و کیفیت؛ و از آنجا که خود، «همه‌چیز» است، بی‌نیاز از دلالت بر چیز دیگری است. اما فضای اصلی تجربه زیست‌کنندگان بازار بورس، پلتفرم معاملات است که سرمایه‌گذاران و نوسان‌گیرها در آن به تابلوخوانی، تجزیه و تحلیل شاخص‌ها، مدیریت سهام و خرید و فروش می‌پردازند.

به این ترتیب، فضای انباشت تخصصی‌تر شد و پیشروی آن در ساماندهی فضای اجتماعی، اشکال جدیدی از تولید و مصرف فضای شهری را خلق کرد. آنچه تولید می‌شد باید به مصرف می‌رسید و در کلیتی از روابط تولید ادغام می‌شد. بنابراین، مدیریت فضای شهری پروژه‌های بی‌شماری را تحت تولی نهادهای دولتی و نظامی و انبوه‌سازان و لابی‌گران بخش خصوصی تعریف کرد. یکی از این طرح‌های آمرانه، ایجاد یک دریاچه مصنوعی در غرب تهران بود (ادیب، ۱۳۹۶). با تشویق سیاست شهری به سرمایه‌گذاری در منطقه ۲۲ جمعیت این منطقه طی یک دهه (۱۳۸۵-۱۳۹۵) پنج‌برابر میانگین رشد جمعیت در شهر تهران افزایش یافت. برای جذب جمعیت شهری پروژه‌های چندمنظوره‌ای تعریف شد (کاظمی، ۱۳۹۹) که نتیجه آن، مجموعه‌ای از المان‌های کلیدی (مجموعه ایران‌مال و هزارویک‌شهر، باغ‌ملی گیاه‌شناسی، پارک جنگلی چیتگر، پارک آبشار تهران و بوستان جنگلی لثمال‌کن) با مرکزیت دریاچه شهدای خلیج‌فارس و در رابطه‌ای استراتژیک با هم شکل گرفت. هدف اصلی که برای دریاچه هدفی زیست-محیطی و برای باملند هدفی فرهنگی تعریف شده بود به تدریج به سمت تحقق اهداف تجاری حرکت کرد که شهرک‌های اقماری اطراف دریاچه را نیز دربرمی‌گرفت (آروین، ۱۳۹۹) و در نهایت فضایی چندپاره و ناهمگون با کاربری‌ها و جامعه هدفی متفاوت تولید کرد (ادیب، ۱۳۹۶).

در شرایطی که غرب شهر به تدریج به «قطب گردشگری» و منطقه‌ای گران‌قیمت تبدیل و در برابر مرکز پرازدحام و خصلت کاری آن تعریف می‌شد، حاشیه جنوبی بر اساس تضاد دیگری در حال پیش‌روی بود: تضاد پیرامون با مرکز. از سال ۵۶ مفهومی به نام «خارج از محدوده» شکل گرفت که برخلاف داخل محدوده‌ها از امکانات شهری بی‌بهره بودند (حبیبی، ۱۳۸۷). یکی از این «خارج از محدوده»ها خلایزیر بود. در دهه شصت، ۱۸۰ هکتار زمین کشاورزی در جنوب تهران و نزدیک به اتوبان آزادگان قرار داشت که با آب کثیفی که تهرانی‌ها به جنوب غرب می‌فرستادند، آبیاری می‌شد (سام‌گیس، ۱۳۹۷). اکنون اما خلایزیر سازمان اقتصادی مخصوص به خود را دارد. برخی سوله‌ها و مغازه‌های ضایعات آهن از دهه هشتاد در تملک آذری‌زبان‌هاست؛ بقیه مستاجرانی هستند که مغازه‌های کوچکی را از این مالکان یا از سازمان اوقاف اجاره کرده‌اند. در امتداد پشته ورزشگاه شهید کاظمی شیطون‌بازار خلایزیر، یکی از بزرگترین بازارهای فروش اجناس دست‌دوم و مسروقه قرار دارد. در کوچه‌های فرعی، گاراژهای تفکیک زباله که در اجاره افغانستانی‌ها هستند. کارگران در سوله‌های ضایعات عموماً روزمزد و در گاراژهای تفکیک ثابت هستند. عقب‌تر، در کوره‌های آجرپزی، پنجاه خانوار ایرانی و افغان زندگی می‌کنند.



شکل ۱. محدوده خلایزیر در حاشیه جنوب غربی تهران:
مسیر آبی خیابان خلایزیر (سهیل) و مسیر سبز محل برگزاری جمعه‌بازار است.

با پیشروی مناطق مسکونی تهران تا حاشیه بزرگراه آزادگان، خلایزیر تبدیل به مسئله می‌شود. رسانه‌ها به طور ادواری نسبت به سروصدا و بوی نامطبوع، اجاره غیرقانونی زمین‌ها و افزایش جرایم هشدار می‌دهند (غلامی، ۱۳۹۸)، و پس از آن مدیریت شهری و نیروی انتظامی برای بیرون‌راندن ضایعاتی‌ها (خبرآنلاین، ۱۳۹۳)، صاف کردن محل زندگی کارتن‌خواب‌ها با لودر (سام‌گیس، ۱۳۹۷) و جمع‌آوری شیطون‌بازار اقدام می‌کنند (همشهری آنلاین، ۱۳۹۹) (آل‌داوود، ۱۴۰۰). باتمام این اوصاف، فضای اجتماعی خلایزیر هم‌چنان به حیات خود ادامه می‌دهد:

«شهرداری میاد بلوک میذاره، بچه‌ها میان با بیل و کلنگ راهو باز می‌کنن باید بیای ببینی» (مرد دستفروش میانسال که صندوق عقب پیکانش باز است و کارتن‌هایی پر از برچسب‌های ماشین را روی زمین می‌چیند).

«این جا رو نمی‌تونن تعطیل کنن. این همه آدم از کجا نون بخورن؟... قبلا پولی بود متری ده بیست تومن می‌گرفتن، الان میان شیتیلشون رو می‌گیرن میرن» (مرد جوان ابزارها را روی پارچه‌ای مقابلش پهن کرده؛ در حالت ایستاده همزمان به ما و مشتریانش پاسخ می‌دهد).

از برق امام استفاده می‌کنیم. آب رو کانتری می‌خریم. تا معاون شهردارم صحبت کردیم اجازه ندادن لوله بکشیم. سر خیابون وایمیسیم نذری بگیریم یا توی دست‌دوم‌فروشی میریم یا دخترامون کار می‌کنن. خیریه‌ها فقط میان عکسمونو می‌گیرن پخش می‌کنن. الان پشت سرمون دارن برج مسکونی می‌سازن برا فرهنگیان، وقتی بیان بشینن صددرصد ما رو بیرون می‌کنن (زن جوان خراسانی که در اتاقی دست‌ساخته کنار کوره‌های آجرپزی زندگی می‌کند).

سرانجام در بهمن ۱۴۰۰ بازار خللازیر غرفه‌بندی و به صورت ماهیانه و با دریافت مدارک شناسایی به فروشندگان اجاره داده شد. گرچه پیش‌تر با آغاز به کار پلتفرم‌هایی مثل «شیپور»، «دیوار» و «آهن‌آنلاین» بخشی از این فضا به انتزاع رانده شده بود.



شکل ۲. جمعه‌بازار خللازیر، قبل و بعد از ساماندهی توسط شهرداری

بنابراین، فضای انتزاعی به شیوه‌های متفاوتی در بازار سرمایه، محله خللازیر و تفریح‌گاه چیتگر پیشروی می‌کند. این فضاها جدا از هم اما از دل یکدیگر، در تقابل و هماهنگی با یکدیگر و در فرایندهای متضاد اما مرتبط با هم تولید می‌شوند و گروه‌های متفاوتی را به خود جذب یا از خود طرد می‌کنند.

۲.۶ چه کسانی فضاهای شهری را در زیست روزمره خود تجربه می‌کنند؟

گروه‌های اجتماعی بسته به میزان و نوع سرمایه اجتماعی، سهم متفاوتی از فضای شهری می‌برند. بازار سرمایه، به‌مثابه فضای انباشت، محل حضور صنایع، هولدینگ‌ها و تولیدکنندگان بزرگ، بانک‌ها و موسسات مالی، سوداگران، سرمایه‌گذاران عمده و خرد، نوسان‌گیرها، ناظران ارزش سهم و دلالتان و کارگزاران است. راولیان شرط مهم حضور پایدار در فضا را برخورداری از دانش فنی، تمرکز و توانایی کنترل احساسات، معرفی می‌کنند. موفق‌ترین‌ها، افراد علاقمند به ریاضیات، رقابت‌جو، با حافظه قوی و باهوش هستند (HBO, 2017). نیمی از راولیان بازار بورس در این پژوهش، مدرک کارشناسی ارشد و و بقیه کارشناسی و دکتری دارند که تنها دو نفر از آنان زن هستند. در برابر، گروه‌هایی که از فضاهای اقتصادی دیگر طرد شده‌اند در این بازار حضور دارند: معلمان زندانی، دانشجویان ستاره‌دار، تحصیل‌کردگان شهرهای کوچک و در نهایت کسانی که خود را «غیراجتماعی» می‌نامند.

در برابر دریاچه علاوه بر حیات طبیعی‌اش، محل حضور گروه‌های متنوعی است که وجه اشتراکشان، زمانی برای فراغت و استفاده از آن به‌مثابه شیوه‌ای از مصرف فضا است. در مجموعه دریاچه چیتگر و باملند، توزیع جمعیتی به لحاظ جنسیتی تقریباً همگن است. ۴۱٪ حاضران از نظر شغلی غیرفعالند (نوجوانان، دانشجویان، زنان خانه‌دار، بیکاران و افراد مسن و بازنشسته)، ۲۵٪ کارمند بخش خصوصی، و بقیه به‌ترتیب فراوانی پزشک، نیروی خدماتی، کارمند دولتی، فرهنگی، مدیر و نظامی هستند. بیش از ۷۵٪ افرادی که از دریاچه و امکانات آن استفاده می‌کنند، طبقات متوسط و متوسط به پایین هستند (کاظمی، ۱۳۹۹). مسافران از کشورهای عربی، شهرهای دیگر یا حاشیه تهران و خصوصاً مهاجران افغان و پاکستانی در روزهای تعطیل حضور پررنگی دارند. شاید تنوع گروه‌های اجتماعی حاضر است که باعث می‌شود راولیان تصور کنند «همه» در این فضا حضور دارند. آن‌ها می‌گویند فقط «مریض‌ها»، «تنبل‌ها» و افرادی حضور ندارند که به «سلامتی خود» یا «طبیعت» بی‌اعتنا هستند. اما در واقعیت بسیاری تجربه حضور در این فضا را ندارند.

«از کرج میام. هیچ‌وقت اینجا نیومده بودم... کسانی که اینجا نمیان؟ آره، چرا نباشن؟ کسانی که شش صبح تا ده شب سرکارن. وقت ورزش و تفریح ندارن. اصلاً انگیزه‌ای

هم نداری برای او مدن» (نگهبان مجموعه که مرد جوانی است، کنار ساحل شنی روی نیمکت نشسته و با کلافگی به موهایش دست می‌کشد).

علاوه بر این، فضا برای ورود عده‌ای ممنوع است. هیچ فرد ژنده‌پوش، معتاد، بی‌خانمان، کودک کار و دستفروشی حضور ندارد. و همچنین نیروی انتظامی که نبودنش، راه را برای شیوه‌های متنوعی از «بودن» هموار کرده است. از طرفی، گروه‌های دیگری در فضا می‌زیند که حضورشان برای دیگران تقریباً نامرئی است: کارگران افغان در بخش عمرانی و فضای سبز و نیروهای خدماتی که از کرج، شهر قدس و حواشی غربی به مجموعه پیوسته‌اند.

در حالی که تفریح‌گاه‌های اینچینی برای طبقه متوسط و برخی گروه‌های حاشیه‌ای طراحی می‌شود، فرودست‌ترین گروه‌ها فضای مخصوص به خود را خلق می‌کنند. حاضران در محله خلایق، کارفرمایان و صاحبان بنگاه‌های ضایعات و موجران گاراژهای تفکیک‌زباله، کارگران ثابت و سیار، راننده‌های کامیون و نیسان، دستفروش‌ها، مال‌فروش‌ها، بی‌خانمان‌ها و در نهایت خریداران هستند که ممکن است بسازبفروش، ویلا‌ساز و دلال کارخانه از تهران و شهرهای دیگر باشند. مشتریان جمعه‌بازار هم از اسلامشهر، شهریار، نیاوران، قم، کاشان یا جاهای دیگر می‌آیند.

از همه جای افغانستان و پاکستان اینجا هستند. ایرانی‌ام هست اما دم در وایمسن تو سوله‌ها نمیان. کارتن‌خوابا ایرانی‌ان... شب‌به‌شب حقوق می‌گیریم. مجردا شب تو کانکس می‌خوابن، زن و بچه‌دارا میرن خونه‌هاشون تو مرتضی‌گرد، اگه کسی خیلی وضعش خوب شه خودش تخریب‌کار شه، میره یه جای بهتر مثل نارمک خونه می‌گیره (یک کارگر جوان افغان؛ بخشی از گفتگوی گروهی در یک سوله خریدوفروش ضایعات آهن).

«کردای تبعیدی اینجان، لرا و کردا تو کار میل‌گردن، افغانا کشش، ترکام هرچی دستشون بیاد... افغانیا اکثرا مرتضی‌گرد خونه‌شونه. ترکای اردبیل و زنجان تو عبدالآبادن» (جوان بیست‌ساله، نوه یکی از مالکان قدیمی که حالا خودش خریدوفروش ضایعات آهن انجام می‌دهد).

ما از کاشان میایم. نمی‌تونستیم از عهده بچه‌مون بریایم گذاشتیمش پیش پدر مادرم اومدیم اینجا. خیلی شرمنده خانومم هستیم. به خاطر اشتباه من خونه‌مونو از دست دادیم،

این تو زندگی می‌کنیم. حالا ماشینم چن وقته خرابه، درستش کنم دوباره باه‌اش کار می‌کنم (مرد جوانی که بدن خمیده‌اش را به ماشینی تکیه داده که چرخ‌هایش پنجر است، رویش را خاک گرفته و بساط دستفروشی آن را پر کرده است).

در مجموع، زنان، سالمندان و کودکان در فرایند تولید فضا جایگاه حاشیه‌ای دارند و بیش‌تر فرصت‌هایشان برای مشارکت در مصرف فضاست. بیشترین امکان حضور در فضاهای شهری از آن مردان ثروتمند تهران‌نشین است. گرچه بسیاری از گروه‌های حاشیه‌ای امکان حضور در بسیاری از فضاهای مرکز را دارند؛ نقش و جایگاهی که در آن فضا اشغال می‌کنند، توسط نظم‌های فرادست تعیین می‌شود.

۳.۶ زیست‌کنندگان در هر فضا، چه ضرب‌آهنگی را تجربه می‌کنند؟

وارن بافت سرمایه‌گذاری را تعویق مصرف و کنارگذاشتن پول برای دریافت پول بیشتر در زمان‌های بعد تعریف می‌کرد. سوال مهم این بود که چه مقدار و چه زمانی؟ و از آنجا که باید در ردیف پولدارترین مردان جهان باقی می‌ماند، به جنبه کوتاه‌مدت بازار هم توجه داشت (Schroeder, 2008). نوسان‌گیرها با سود کوتاه‌مدت، آمار، تابلوخوانی، بررسی الگوها، انواع شاخص‌ها و تحلیل‌های تکنیکال و مثل تحلیل‌گر ریتم لوفور با محاسبه و پیش‌بینی و ترکیب زمان خطی و چرخه‌ای و تناوب‌های توام با تغییر سروکار دارند (حتی نسبت‌های طبیعی مثل سطوح فیبوناتچی). در برابر، سرمایه‌گذاران به سود بلندمدت، تحلیل بنیادی، صورت‌های مالی و اطلاعیه‌های کدال، دوره بازگشت سرمایه، ارزش واقعی شرکت و تاثیر وقایع در سطح ملی، منطقه‌ای و جهانی بر آن توجه دارند. هرچه ریاضیات به‌کاررفته پیچیده‌تر باشد، نتایج حاصل غیرقطعی‌تر است.

بازه معاملات بورس در ایران هر هفته از شنبه تا چهارشنبه ساعت ۱۲:۳۰-۸:۳۰ در بازار سهام آمریکا از ۴ صبح تا ۸ شب و در بازار فارکس به‌مثابه بزرگترین بازار مالی جهان با ۶.۶ تریلیون دلار گردش مالی روزانه - ۲۴ساعته با زمانی چرخه‌ای است که مثل خورشید گرد زمین می‌چرخد (Investopedia, 2020). زمانی که بالاترین قیمت خرید با پایین‌ترین قیمت فروش یکی شود، در کسری از ثانیه معامله انجام می‌شود. بنابراین، زیست‌کنندگان بازارهای مالی بنا به نقشی که دارند و نوع بازار، ضرب‌آهنگ متفاوتی را تجربه می‌کنند. اما زمان همواره در قالب کمیت تعیین‌کننده سود و زیان، متغیر مستقل و

تولید فضا و ضرب آهنگ کاوی فضای ... (نیلوفر باغبان‌مشیری و دیگران) ۴۳

محور افقی پدیدار می‌شود، قلب تپنده فضاست، بازار را دستکاری می‌کند و توسط آن دستکاری می‌شود.



شکل ۳. زمان عامل اصلی سود و زیان، متغیر مستقل و قلب تپنده فضاست (عکس: شرکت مدیریت فناوری بورس تهران).

فضای انباشت می‌تواند زمان را فشرده یا مطول و آن را به عامل اضطراب یا آرامش تبدیل کند. در خرده‌نظام فراغت و در مصرف فضا، زمان به معنایی بدون اضطراب تجربه می‌شود و موضوع دغدغه نیست. نور و زمان در دریاچه چیتگر حضور آشکاری دارد. صداها و رنگ‌ها متنوع و عموماً ملایم و طبیعی‌اند. ضرباهنگ چرخه‌ای به خاطر حرکت آب و پرندگان و مسیر حلقوی دور دریاچه غالب است. حواس، فعال و گشوده و آگاهی بر بدن بالاست. صدای آب، فواره، پرندگان، خنده و زمزمه، بیل مکانیکی و بولدورهای در حال کار، پارس سگ‌ها، پرواز هلی‌کوپتر و قایق موتوری شنیده می‌شود. به جز بوی گهگاه لجن یا بندرت غذا، بوی دیگری احساس نمی‌شود. حاضران بیشتر برای تماشا و حظ بصری به فضا می‌آیند تا لذت‌های حسی دیگر و به درستی «بازدیدکننده» نامیده می‌شوند. نشانه‌اش آن‌که مهم‌ترین عنصر فضا، آب است و تقریباً هیچ بازدیدکننده‌ای خیس نمی‌شود. بسیاری هدفون به گوش دارند و ترجیح می‌دهند ضرباهنگ مانوس بر بدن خود سوار کنند. زنان با سرهای بالا و قدم‌های محکم حرکت می‌کنند؛ چادر، مانتوهای رنگی، شلوار کوتاه، دامن، لباس ورزشی، شال یا کلاه به تن دارند. ابزار تفریح و فراغت متنوع، گاه ساده و گاه لوکس است. حاضران یوگا می‌کنند، دراز می‌کشند، خانوادگی پیک‌نیک می‌کنند، مسن‌ترها نرمش می‌کنند، جوان‌ترها می‌دوند، با اسکیت‌بورد یا دوچرخه

دریاچه را دور می‌زنند و مثل ضربانی در ریتم آرام فضا عبور می‌کنند، ورزش‌های گروهی می‌کنند، زوج‌های جوان در آغوش هم قدم می‌زنند یا خلوت می‌کنند، زنان محجبه معمولاً کنار یک مرد نشسته یا به آرامی راه می‌روند، بچه‌ها بازی می‌کنند و به پرنده‌ها غذا می‌دهند، گاه‌وبیگاه زنی یا مردی در حال آوازخواندن یا در ضلع جنوبی در حال مراقبه است، برخی کالسکه بچه یا فردی بر ویلچر به همراه دارند، هیچکس کتاب به‌دست ندارد، گفتگو بین افراد ناآشنا بندرت درمی‌گیرد، با حفظ فاصله از هم راه می‌روند و ممکن است در جستجوی خلوت و آرامش، دیده‌شدن، تجربه‌ای متفاوت از «بودن» در فضا، آشنایی با دیگران یا کسب سلامت باشند. تفاوت معناداری وجود دارد بین ضرباهنگ بدن‌هایی که فرصت محدودی برای ورزش و سلامتی دارند با بدن‌هایی که می‌خواهند حجم بی‌پایانی از زمان فراغشان را به نحوی پر کنند. سرعت و اشتیاق برای مصرف نیز به همین نسبت تغییر می‌کند. برای زیست‌کنندگان فضای فرادست، زمان، طولانی‌تر سپری می‌شود:

نزدیک ۷۰ ساله، هر روز بتونم میام دریاچه ورزش می‌کنم... پنج سال پیش یه تولد دوباره داشتم. وزن کم کردم. الکل رو ترک کردم. الان خیلی به زندگی امیدوارم. خیلی به سلامتیم اهمیت میدم... برای دخترم خواستگار اومده بود گفتم پسر عجله نکن. برو آدم‌های مختلف رو امتحان کن، اگر هنوز نظرت عوض نشده بود بیا یک سال با دختر من آشنا شو. سفر کنین. همدیگه رو بشناسید. بدون عجله، با چشم باز انتخاب کنید (مرد چابکی با سیل‌های پرپشت که لباس ورزشی لیمویی‌رنگی به تن دارد).

بده‌بستانی از انرژی بین حاضران با هم و با فضا رخ می‌دهد که بر سیالیت آن می‌افزاید. حضور حیوانی و انسانی در فضا متناوب است و ضرباهنگ متنوعی در ساعات روز، روزهای هفته و ماه‌های سال خلق می‌کند. شب‌ها بیشتر پول خرج می‌شود و روزها زمان، شب متعلق به صاحبان ثروت و روز متعلق به صاحبان فراغت است.

با وجود غلبه ضرباهنگ چرخه‌ای، بازنمایی فضا در تاروپود آن تنیده شده است. محیط دریاچه به شکل تقریبی نقشه ایران ساخته شده و گرداگرد آن با عناصر متفاوتی از هم تفکیک شده‌اند. در فضای باز باملند حدود شصت فروشگاه از برندهای جهانی و کافه و غذاخوری با اسامی فارسی، انگلیسی، عربی و ترکی دیده می‌شود. صدای ترانه، جیغ و

تشویق و چیدن قاشق و چنگال شنیده می‌شود. اما تکنولوژی در دریاچه، ردپایش را تا آن‌جا که می‌تواند پاک کرده؛ فضایی خلق کرده که مرکز آن آب است، المانی طبیعی که بدون آن فضا، معنای خود را از دست می‌دهد. گذر زمان مثل آب، سنگ و هوا حضور دارد، هست، تغییر می‌کند اما تهدیدکننده و موجودیتی جدا نیست. با فیزیک فضا و در نتیجه با زیست‌کنندگان آن پیوستگی دارد و در نتیجه حیات، بدون آگاهی مشخصی بر زمان جریان دارد. با وجود این، در بخش تجاری طبق روال عادی نور کمتر، رنگ‌ها تندتر و موسیقی قوی‌تر است و هر بخش بنا بر محصولی که ارائه و ذائقه‌ای که هدف قرار می‌دهد، ضرباهنگ خودش را دارد.

اما ضرباهنگ فضای نمایش با پشت صحنه آن متفاوت است. خدمه و نگهبانان در دریاچه و باملند اجازه صحبت با بازدیدکنندگان را ندارند. توسط دوربین‌ها و سرپرست‌ها کنترل می‌شوند. محیط‌های کارشان تنگ و پرسروصداست. اگر مهاجران غیرقانونی افغان و در خدمت پیمانکار باشند اصلاً صحبت نمی‌کنند و اگر ایرانی باشند، با اضطراب و احتیاط روایت می‌کنند. زن جوانی که سرویس بهداشتی را نظافت می‌کند توضیح می‌دهد که از قلعه‌حسن‌خان می‌آیند، شیفتهی کار می‌کنند و بین بلوک‌ها جابجا می‌شوند. سختگیری در جزئیات زیاد است و با لباس فرم اجازه بیرون‌رفتن ندارند.

در فضای فرودست نیز، زمان بی‌شتاب می‌گذرد و حکم طلا ندارد. بخش زیادی از زمان کار در خلازیر، در صورت کساد بازار، به «بطالت» و روزهای تعطیل بیشتر به خواب و استراحت می‌گذرد. اما به طور متناقضی زمان برای فرودستان کوتاه‌تر است. زودتر شاغل می‌شوند، ازدواج می‌کنند، بچه‌دار می‌شوند و زودتر از آینده دست می‌کشند. عموماً می‌گویند برای بعد برنامه‌ای ندارند. کار، مزد، استراحت و زندگی روزمره، جملگی در آینده نزدیک تعریف می‌شوند. در تجربه کارگران افغان خلازیر، فضای کار و فراغت از هم تفکیک شده نیستند.

کوچه‌های فرعی، باریک و پرچاله و در زمستان گل‌آلود هستند و به گاراژهای تفکیک‌زباله ختم می‌شوند. دوسوی خیابان، مغازه‌ها، بنگاه‌ها، گاراژها و سوله‌های چندهزارمتری پراکنده‌اند و مرزشان را ایرانی‌های فلزی تشکیل می‌دهد. جابه‌جا دستگاه جوش، پتک، چکش، باسکول و فرز دیده می‌شود و مردانی در حال وزن‌کردن، خرد، خمیر، ورقه، ذوب و تکه‌تکه‌کردن، جوش‌دادن، بریدن و کوبیدن قطعات فلزی هستند. بدن در خلازیر نیز

حاضر است، اما زبان از پیش طراحی شده‌ای ندارد. مودبانه و غیررسمی صحبت می‌کنند. اصطلاحات تخصصی محدود و ساده‌اند و دلالت‌های معنادار بیشتر در چارچوب کلام و زبان ناخودآگاه بدن قرار می‌گیرد. در نگاه اول همه شبیه به یکدیگرند. رنگ، رنگ آهن و خاک و براده آهن است که روی همه چیز را پوشانده. پوست‌ها آفتاب‌سوخته، بدن‌ها لاغر و ترکه‌ای، گاه خمیده و گاه ورزیده‌اند. شلوار جین، شیش جیب، کردی و پیراهن مردانه یا تی شرت پوشیده‌اند؛ بعضی دستکش ضخیم به دست دارند و در تابستان کلاه لبه‌دار استفاده می‌کنند. کسی ماسک به صورت ندارد. وجه ارگانیک فضا به استفاده مداوم از بدن و حضور شرایط جوی و نور طبیعی بازمی‌گردد. با این حال موضوع کار، آهن و بنابراین صنعت است که وجه مکانیکی را غالب و عدم حضور زنان، آن را تقویت می‌کند. برخلاف فضای تولید که ریتم مشخص و فشرده‌ای دارد، فضای بازیافت غیرمکانیزه، بدون ضرب‌الاجل و قوانین دقیق استفاده از بدن است. کار سنگین، اما بدون شتاب است. فرم‌ها تیز، زاویه‌دار، چهارگوش و شبکه‌ای هستند. صدای دستگاه جوش، حرکت ماشین‌های سنگین و ضربه به فلز شنیده می‌شود. با کاهش قیمت مصالح، سرعت تخریب و ساخت‌وساز بالا می‌رود، بازار مسکن رونق می‌گیرد و بازار آهن پرانرژی، شلوغ و پرسروصدا می‌شود. در دوره‌های رکود، ساکت‌تر و خلوت‌تر است، کارگران در حال استراحت و گپ‌زدن هستند و گاه صدای موزیک شنیده می‌شود.



شکل ۴. ضرباهنگ خطی و چرخه‌ای در بازار آهن خلایزیر با هم ترکیب می‌شوند (عکسها از جعفری، ۱۴۰۰)

ضرب‌آهنگ دیگر فضا را «شیطون‌بازار» خلازیر می‌سازد. فروشندگان مردان ایرانی و افغان هستند که گاه کودکانشان هم کنار بساط نشسته‌اند. برخی از دستفروش‌های بازار، لباس‌هایی به هواداری از باشگاه پرسپولیس بر تن و از ساعات رفت‌وآمد تیم محبوبشان به ورزشگاه شهید کاظمی اطلاعات دقیقی دارند. معمولاً روی گونی یا پارچه کهنه‌ای بساط می‌کنند. از هر چیزی، نو و دست‌دومش پیدا می‌شود: ابزار، شلوار جین و کاپشن، کیف و لوازم ماشین، لباس‌های مندرس، اسباب‌بازی‌های شکسته، لوازم الکترونیکی اوراق‌شده، و لوازم آرایش مستعمل. ممکن است کسی در بساطش یک کت‌وشلوار نوی دامادی را کنار چند جفت کفش پاره و یک بلدرچین زنده گذاشته باشد. چند نفری در مسیر، الویه و نخودآب و جگر می‌فروشند. در مسیر گاهی از بین بلوک‌های سیمانی که شهرداری گذاشته و گاه از روی تل خاک و زباله باید عبور کرد. پیرمردی معرکه‌گیری می‌کند و صدای آهنگی قدیمی از بلندگویش پخش می‌شود. همه‌مه است، گروه‌های مختلف با هم معاشرت می‌کنند، چانه می‌زنند، خرید می‌کنند یا در حال راه‌رفتن، غذا می‌خورند. کمتر صدای خنده می‌آید و هنگام راه‌رفتن در طول مسیر معمولاً گپ نمی‌زنند. طراحی، قوانین مدون و برنامه‌ریزی و حتی مسیر مناسبی برای عبور و مرور وجود ندارد. هنجارهای غیررسمی تنها با زیستن در فضا آشکار می‌شوند. عادت به انجام دستورالعمل‌های از پیش آماده، خواندن تابلوها، دنبال کردن خطوط راهنما و تعقیب زنجیره مشخصی از کنش‌های از پیش تعیین‌شده اینجا کاربردی ندارد.

و در نهایت، گاراژهای تفکیک‌زباله که در امتداد کوچه‌های باریک و خاکی‌اند. این گاراژها، نتیجه کالایی‌شدن پسماند خشک^۲ و واگذاری کار تهیدستان و زباله‌گردهای سستی به بخش خصوصی هستند. حکمروایی شهری در ائتلافی پنهانی با پیمانکاران، به زیست غیررسمی حجم عظیمی از کارگران ارزان‌قیمت و تمام‌وقت دامن می‌زند که ۹۰٪ آنان افغانستانی هستند. بازنمایی رسمی و جرم‌انگارانه از زباله‌گردها در توافقی نانوشته آنان را به ساعات شب می‌راند و در مناطق مشخصی از شهر تقسیم می‌کند تا از «مزاحمت عمومی» پیشگیری شود (ایشاری، ۱۳۹۹). خلازیر تنها یکی از اماکن تجمع این گاراژهاست. شانه‌های افتاده، قامت‌های خمیده و بدن‌های تکیده، به انقباض فضا خصلتی عینی می‌بخشند. فلز، کارتن، پلاستیک، بدن و فضا تحت فشار خرد، زباله و به ارزش مبادله تبدیل می‌شوند. معمولاً یک افغانستانی گاراژ را اجاره و بقیه برای او کار می‌کنند. کارگران برای جمع‌آوری زباله به مناطق اطراف می‌روند، شب‌ها و زمان استراحت را در گاراژ

دوره‌م سپری می‌کنند و اگر پاسپورت داشته باشند، سالی یک یا دوبار به خانواده‌شان در افغانستان سر می‌زنند.

۷. نتیجه‌گیری: نظم فضایی چگونه حکمرانی می‌کند؟

هر کدام از فضاهای موضوع مطالعه، معنا، فرم و شیوه خاصی از اسطوره‌پردازی را بازتولید می‌کنند. در فضای انباشت مثل بازار بورس و بازارهای مالی جدید، اسطوره «سرمایه در دسترس همگان»، رویای برنده‌شدن در بخت‌آزمایی و امکان‌گریز از نظم طبقاتی و تعاریف جدیدی از آدم‌های موفق^۳ و بازنده^۴ تبلیغ می‌شود، سلبریتی‌ها و بنگاه‌های اقتصادی به کیش‌های دنیای جدید تبدیل می‌شوند^۵، اسطوره‌های رسمی و غیررسمی مصادره می‌شوند^۶ (Eco, 1986)، مبادله اقتصادی بدون تبادل اجتماعی رخ می‌دهد و در دریاچه، اسطوره‌پردازی از طبیعت و تاریخ (بارت، ۱۳۹۲)، بهره‌برداری حداکثری و لذت‌های برون‌گرایانه بازتولید می‌شود. اما فضای فرودست، فضای فقدان است؛ ابزار برای نمایش وجود ندارد و بنابراین اسطوره‌های مشروعیت‌بخش در آن بی‌اثر می‌شوند.

«من از فراهان اوادم. میرزاتقی خان فراهانی‌ام. همونجور که رگ اونو زدن، منم تو رگم سوزن می‌زنم (می‌خندد)» (پیرمرد دستفروشی که بیشتر دندان‌هایش ریخته‌است؛ شوخی‌اش از آن جهت تکان‌دهنده است که از قضا اسطوره جامعه روشنفکری ایران و نماد اصلاحات به شکل مدرن آن را هدف قرار می‌دهد).

با این وصف، رویای عبور از دروازه‌های خوشبختی در فضای فرودست نیز تماماً از بین نمی‌رود: «شب‌ها خواب می‌بینم کلنگ می‌خوره به یه کوزه طلا، از بدبختی نجات پیدا می‌کنم» (شیروانی، ۱۳۸۸). از طریق همین اسطوره‌پردازی‌هاست که فضا قاعده اصلی خود را پنهان می‌کند؛ رانت‌های اطلاعاتی و پول‌شویی‌ها در بازارهای مالی و استثمار کارگران در دریاچه از نظر دور می‌شود و با این‌که خطر جرم و جنایت در خلایق و دست‌گیری‌های دفعتی سارقان در آن رسانه‌ای می‌شود، درآمد هنگفت شهرداری از محل گاراژهای تفکیک‌زباله مسکوت می‌ماند. خصلت اسطوره‌ای وعده‌های فضای انتزاعی در رشد بی‌مهابای بانکداری سرمایه‌داری آشکار می‌شود. با آسان‌تر شدن جریان پول، مراکز انباشت در امریکای شمالی، اروپای غربی و چند کشور دیگر متمرکز شدند. در سال ۲۰۲۱ نزدیک به ۵۰۰ نفر به میلیاردرهای جهان اضافه شد که بیش از ۳۰۰ نفر از آن‌ها متعلق به

چین و امریکا بودند (Forbes, 2021). حتی کریپتوکارنسی‌ها که بنا بود مردمی و ضدانباشت باشند، تسلیم قاعده حاکم شدند. طی همین سال، به‌دنبال توییت‌های حمایتی و انتقادی ایلان ماسک برای استفاده از بیت‌کوین در تسلا، ارزش آن نوسانات بی‌سابقه‌ای یافت (Coinmarket, 2021)، ثروت ماسک از محل سهام تسلا از ۲۴ میلیارد به ۱۵۱ میلیارد دلار رسید (Forbes, 2021) و هزاران نفر سرمایه خود را از دست دادند.

در همین نظم فرادست-فرو دست، زنان به‌مراتب حیات فرودست‌تری را نسبت به مردان تجربه می‌کنند. در میان پنجاه ثروتمند جهان، تنها هفت زن حضور دارند که تمامی آن‌ها به‌واسطه نسبت خانوادگی با مردان ثروتمند جهان، تنها هفت زن حضور دارند که تمامی آن‌ها اقتداری مردانه دارد و «نرهای غالب» بر آن حکمرانی می‌کنند^۷ و این فرایند تولید فضا را به فرایندی اساساً مردانه تبدیل می‌کند. در تهران نیز، زنان در فضای سرمایه بندرت حضور دارند و حتی در فضایی مثل بازار بزرگ، تعداد زیاد آن‌ها کیفیت مردانه فضا را تغییر نمی‌دهد. حضور جبرانی زنان، در فضایی مثل دریاچه و در مصرف فضاست. تماشا می‌کنند و نمایش می‌دهند؛ خود را به‌مثابه‌المانی از فضا عرضه و به این شیوه در آن دستکاری می‌کنند. حضور آنان به نفع زمان چرخه‌ای، انبساط فضا و برقراری ارتباط عمل می‌کند.

کلیت فضای شهر، ملودی عظیمی را تشکیل می‌دهد که فضاهای گوناگون افت‌وخیزهای آن را می‌سازند. رنگ‌باختن ضرباهنگ‌های محلی در مقایسه با ضرباهنگ‌های جهانی را در نوبت‌های سه‌گانه اذان می‌توان دید که با جود تعداد زیاد مساجد، در ضرباهنگ روزمره هیچ‌یک از فضاهای منتخب تغییر محسوسی ایجاد نمی‌کند. شهر برای قابل‌زیست‌بودن باید تا حدی از ضرباهنگی چرخه‌ای برخوردار باشد و این بر عهده فضاهای فراغتی است که فرم‌های بی‌شماری دارند. مثل کارکرد فضای دریاچه که درمقایسه با اعدادش آشکار می‌شود. راویان، آن را در تضاد با بخش عظیمی از فضاهای شهری تجربه می‌کنند: خیابان‌های پرتراфик، فضاهای پرتبختر، گران‌قیمت، زیست‌بوم‌های طبیعی که نفع اقتصادی نداشته و با دخالت انسانی از بین رفته‌اند، فضاهای بیماری و مرگ و اندوه، منضبط و قانون‌مند، ناامن، کثیف و تاریک، مردانه، تفکیک‌جنسیت‌شده با ممنوعیت‌های هنجاری زیاد و فضاهای انتظار و اضطراب‌آور. فرصت مالکیت و تجربه بدن و انفعال و سکون را می‌دهد. نقش خرده‌نظام فراغت را در زندگی روزمره بازی می‌کند و در رابطه‌ای

تنظیم شده با کلیت منطقه و شهر قرار دارد. دریاچه در تمامیت خود، نشانه‌ای است، برای جبران فقدان در مقیاس یک شهر؛ شبیه به گلدانی مصنوعی در ساختمانی اداری. فضای دریاچه بارسم مرزی مرئی و فیزیکی پیرامون خود، مومنتی در زندگی روزمره شهرنشینان خلق می‌کند، نقشی که منطقه ۲۲ شهرداری در رابطه با سایر مناطق شهر بازی^۸ و در درسازی به وسعت یک شهر عمل می‌کند. کارکرد اصلی مجموعه در مقایسه با فضای تجاری مثل بازار بزرگ آشکارتر می‌شود. درآمد حاصل از بازار بزرگ به‌ازای هر هکتار حداقل ۱۰.۴ برابر باملند است (کاظمی، ۱۳۹۹) (یوسفی‌فر، ۱۳۸۹). تعداد خریداران در مال‌ها، پاساژها و مراکز خرید حدوداً چهار برابر بازار بزرگ است، درحالی‌که مساحت تخمینی مجموع این مراکز تقریباً ۱۹ برابر مساحت بازار بزرگ وسعت دارد (کاظمی و امیرابراهیمی، ۱۴۰۰). گرچه صاحبان مجموعه‌های تجاری، به‌دنبال کسب سود شخصی هستند، در سطحی فراتر و با توجه به فضای عظیمی که به اشغال درمی‌آورند، نقش نمایش، اسطوره‌پردازی، مصرف فضا، دلالت‌هایی از حیات مدرن و خلق مومنت در آن‌ها پررنگ‌تر است.

تجربه حضور در فضا نتیجه مشابهی دارد. باملند شبیه به بسیاری از مراکز تجاری، بخش بزرگی از خریداران بالقوه را طرد می‌کند: کسانی که سباز بزرگ، کیف پول کوچک و ذائقه‌ای «تربیت‌نشده» دارند. بازدیدکنندگان باملند «خود» را هنرمندانه می‌آرایند؛ در برابر، مردمی که برای خرید به بازار مراجعه می‌کنند در نگاهی کلی همگن به نظر می‌رسد. حجره‌های بازار فاقد ویتترین‌های بزرگ، رنگارنگ و نورانی و نام‌های منحصربفرد هستند و برخلاف باملند، بیشتر افراد کیسه‌های خرید به همراه دارند. به شکل متناقضی، این فضاهای تجاری که در تجربه سرمایه‌داری پیشرفته، زندگی روزمره را ملال‌آور و همگن می‌کنند؛ در نظم دینی حاکم بر شهر تهران و ممنوعیت‌های رسمی آن که شهر را از رنگ و بدن و امر جنسی و مادی و این جهانی خالی می‌کنند؛ نقش مومنت‌های حیات‌روزمره را بازی می‌کنند. بنابراین به‌نظر می‌رسد که مرکز فضای باملند برخلاف بازار یا بورس، پول نیست و با وجود مجاورت با دریاچه، طبیعت نیز نیست، بلکه امر اروتیک، زیبایی‌شناسانه، تنوع، وسوسه و ضرباهنگی جهانی از زندگی روزمره است.

اما تفاوتی که مومنت دریاچه خلق می‌کند، بی‌تردید تفاوتی القایی است؛ کافیسیت مدیریت شهری قاعده متفاوتی را در دستور کار قرار دهد تا کنشگران و کنشگری در

دریاچه و باملند تغییر کنند^۹. اگر برای مثال زنان به همان نسبتی در دریاچه پوشش و کنش خاصی را انتخاب می‌کنند، در تمامیت فضای شهری حضور داشته باشند؛ آن‌گاه نظم هنجاری و مسلط مردانه با چالش جدی مواجه خواهد شد، اما سطحی فراتر از نظم دینی، یعنی شیوه تولید و تقسیم اجتماعی کار به قوت قبل ادامه خواهد داشت. پس از گذشت بیست سال از طرح موضوع «سیاست‌های خیابانی» (بیات، ۱۳۹۳)، باید پرسید که «پیشروی آرام مردم عادی» و خصلت شورشی عمل دستفروشان، موتورسواران معیشتی (صادقی، ۱۳۹۷) و گروه‌های مشابه تا چه اندازه در تخصیص فضای شهر به فرودستان و عقب‌راندن نظم‌های اقتدارگرا موفق بوده‌اند و کدام سطح از واقعیت اجتماعی را دگرگون کرده‌اند؟ قدرت مومنت‌ها در خلق تفاوت تولیدی، تا اندازه زیادی به سطحی از واقعیت اجتماعی وابسته است که در مرکز توجه قرار می‌دهیم و محدود به افقی که برای تحول نظم موجود در حیطه تخیل تعریف می‌کنیم.

زیست‌کنندگان فضای شهری، امکان‌های متفاوتی از دستکاری در این نظم‌های درهم‌تنیده را تخیل می‌کنند و آگاهی ضمنی بر بازتولید نظمی ناعادلانه دارند: «پولدار پولدارتر میشه؛ بدبخت بدبخت‌تر...هیچی، ما به هیچ‌جا نمی‌رسیم» یا کارگر افغانی که می‌گوید تا زمانی که ماهیت کار تغییر نکند، سایر تغییرات اهمیتی نخواهد داشت. اما مطالبات در حیطه تخیل باقی می‌ماند. افراد امیدی به تغییر وضعیت و انگیزه‌ای برای کنش‌گری جمعی و پیگیری منافعشان ندارند. جلوه‌های متفاوت زندگی روزمره کارگران رسمی و غیررسمی، بومی و مهاجر، ثابت و سیار قواعد عام را پنهان و از شکل‌گیری آگاهی جمعی ممانعت می‌کند. فضاها در تجربه زیست‌کنندگان آن‌ها فرصت‌های فردی هستند و مقاومت در صورت وجود - عموماً به نقض کارکردهای آشکار محدود می‌شود. از هم‌گسیختگی و عدم‌تجانس گروه‌های اجتماعی اجازه جمع‌شدن آن‌ها حول ارزش مشترکی را نمی‌دهد. سخن‌گفتن از کلیاتی با عنوان فرادستان و فرودستان با واقعیت اجتماعی فاصله چشمگیری دارد. در فضای فرودستی مثل خلایزیر، صاحبان سوله‌های ضایعات ترجیح می‌دهند کارگران را به شکل روزمزد به کار بگیرند. کارگران و دستفروش‌های افغان از طرف ایرانی‌ها طرد می‌شوند و مردان افغان از «خریدن» زنانشان می‌گویند. هیچ‌یک از راویان به نفع گروه اجتماعی دیگر با جایگاه پست‌تر در سلسله‌مراتب فضایی، نظم حاکم را زیر سوال نمی‌برند. مصرف، نمایش و دموکراسی به‌طور عام و ارزش‌های دینی به‌طور خاص برای ایجاد گونه‌ای از پیوند اجتماعی نقشی

بازی می‌کنند که مناسبتی با منافع طبقاتی ندارد و عقیم می‌ماند. در این میان، گروه اول انسان‌دوستانه در برابر اقتدارطلبی دینی جبهه می‌گیرد و در آن واحد هم‌داستان با او، نابرابری اجتماعی را دامن می‌زند.

در گیرودار کشاکش این تناقضات و ابهاماتِ درهم‌تنیده، آنچه زیست‌کنندگان فضای شهر تهران را به هم پیوند می‌دهد، حضور ضرباهنگی از انتظار در زندگی روزمره آنان است. جامعه در انتظار، خود اذعان می‌کند که «الانتظار اشد من الموت» (شیروانی، ۱۳۸۸) و با این وصف، همچنان در انتظار منجی است که عدالت اجتماعی را برقرار کند: انتظار برای دست‌به‌کار شدن عوامل بالادست در «بالا کشیدن» ارزش سهمی که مال باخته را بازگرداند، برای تفقدی از سوی دولت تا از فلاکت و رنج زندگی بکاهد، برای دستی که به بخشش اعانه دراز می‌شود و برای زمانی که خانه آباد شود و بتوان به آن بازگشت. این انتظار برای امری که محقق نمی‌شود، تنها تلاشی است که او را هوشیار نگاه می‌دارد؛ چرا که این بختی است که یک‌بار در خانه را به صدا درمی‌آورد، بلیطی است که یک‌بار برنده می‌شود و کلنگی است که یک‌بار به کوزه طلا می‌خورد.

سپاس‌گزاری

در انتها از دکتر اسماعیل عالیزاد و دکتر آرمان ذاکری، اساتید جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی و دانشگاه تربیت مدرس سپاسگزارم که تیم پژوهش را با نقدها و آراءشان همراهی کردند.

پی‌نوشت‌ها

۱. مصرف فضا در این پژوهش، هم به معنای بهره‌مندی از امکانات خرده‌نظام فراغت است که در سایر فضاهای شهری حضور ندارد؛ هم به معنای وسیع آن، استفاده ابزاری از روابط اجتماعی و نظم حاکم بر آن.

۲. ارزش زیاله‌های خشک در سال ۹۷، بیش از ۲۶۴۰ میلیارد تومان بوده است (ایثاری، ۱۳۹۹).

۳. از ۲۰ کتاب پر فروش طاقچه در ۱۳۹۹، دوازده مورد موضوعات رسیدن به موفقیت، جذب شادی و عشق و جنس مقابل، مدیریت خود و برنامه‌ریزی داشته‌اند.

تولید فضا و ضرب‌آهنگ‌کاوی فضای ... (نیلوفر باغبان‌مشیری و دیگران) ۵۳

۴. وارن بافت می‌گوید هر بازار به احمقی نیاز دارد و هر کس احمق حاضر در بازار را نمی‌شناسد، خود، احمق حاضر در بازار است (لوئیس، ۱۹۸۹).
۵. راویان «عضویت در یک سازمان» و «بخشی از چیزی فراتر از خود بودن» را از جذابیت‌های بازار بورس معرفی می‌کنند.
۶. با انتشار خبر ترور قاسم سلیمانی در دی‌ماه ۱۳۹۸، بازار به مدت یک هفته در صف فروش قفل شد و تقریباً ۱۷٪ سقوط کرد. از هفته بعد در یک رالی صعودی تا نیمه اول اسفند افزایش یافت.
۷. لوئیس از استعاره‌های Big Swinging Dicks و Iron Balls در سالومون‌برادرز برای اشاره به سودآورترین دلالتان نام می‌برد.
۸. برای مثال در برابر منطقه ۱۲ با عنوان «قلب پایتخت»، که پول را به رگ‌های شهر می‌فرستد.
۹. نمونه آن، دفن دو شهید گمنام در ضلع شمالی و ممنوعیت‌های جدید برای دوچرخه‌سواران و خانواده‌هاست.

کتاب‌نامه

- آروین، بهاره (۹ دی ۱۳۹۹). «بام‌لند، پروژه سودآوری که تقریباً هیچ عایدی برای شهرداری تهران ندارد». کانال اختصاصی بهاره آروین.
- ادیب، مرتضی و محسن خراسانی‌زاده و مریم یوسفی نجف‌آبادی (۱۳۹۶). «معماری منظر دریاچه چیتگر، مروری بر فرایند طراحی». ص. ۲۷ (۷۹). ۴۷-۵۶.
- الین، نان (۱۳۹۱). شهرسازی کمال‌گرا. ترجمه علی سلطانی. تهران: آذرخش.
- ایثاری، مریم و شجاعی‌زند، علی‌رضا (۱۳۹۹). «سیاست‌های شهری و زیست‌غیررسمی زیاله‌گردی در تهران». مطالعات جامعه‌شناختی شهری. ۱۰ (۳۴): ۱-۳۲.
- آل‌داوود، سیدجواد (۱۴۰۰). «جمع‌آوری کوره‌های آجرپزی و ساماندهی بازار خلایزیر در دستورکار شهرداری تهران قرار گرفت». ایرنا <https://www.irna.ir/news/84637004/>
- ایرنا (۱۳۹۹). «جمعه‌بازار خلایزیر تهران ساماندهی می‌شود». <http://irna.ir/xjxYsn>
- بارت، رولان (۱۳۹۲). اسطوره، امروز. ترجمه شیرین‌دخت دقیقیان. تهران: مرکز.
- برزگر، سپیده و حبیبی، میترا (۱۳۹۹). «کاوش ضرب‌آهنگ زندگی روزانه در ساماندهی مصرف فضای شهری (موردپژوهی: پیاده‌راه شهر رشت)». دانش شهرسازی. ۴ (۱)، ۴۹-۷۱.

- بیات، آصف (۱۳۹۳). سیاست‌های خیابانی، جنبش تهیدستان در ایران. ترجمه سید اسدالله نبوی چاشمی. تهران: پردیس دانش.
- پامیر، سای (۱۳۸۹). آفرینش مرکز شهری سرزنده. ترجمه مصطفی بهزادفر و امید شکیبامنش. تهران: دانشگاه علم و صنعت.
- تیبالدز، فرانسیس (۱۳۸۷). شهرهای انسان‌محور. ترجمه حسن‌علی لقایی و فیروزه جدلی. تهران: دانشگاه تهران.
- جعفری، ناصر (۱۴۰۰). «کوره‌های آجرپزی و محله خلایزیر». تسنیم. <https://tn.ai/2621241>
- حبیبی، محسن (۱۳۸۷). «شهرسازی در ایران پس از انقلاب»، گفتگو. شماره ۱۳.
- خبرآنلاین (۱۳۹۳). «اینجا خلایزیر، شهر آهن‌پاره‌ها، بیخ گوش تهران». <http://khabaronline.ir/news/358067>
- سام‌گیس، بنفشه (۱۳۹۷). «داستان قمیر». اعتماد. <https://www.etemadnewspaper.ir/fa/main/detail/106837>
- ستاری، جلال (۱۳۹۶). «شهر خلاق یا شهروندان خلاق؟». نگاهی به شهر خلاق، مجموعه مقالات و گفتگوها. دفتر اول. شهرداری اصفهان.
- شرکت مدیریت فناوری بورس تهران (۱۴۰۰).
- <http://www.tsetmc.com/Loader.aspx?ParTree=151312>
- شعیری، حمیدرضا (۱۳۹۶). «نشانه-معناشناسی در شهر خلاق». نگاهی به شهر خلاق، مجموعه مقالات و گفتگوها. دفتر اول. شهرداری اصفهان.
- شیروانی، محمد (۱۳۸۸). صفر بیست‌ویک. مستند تصویری.
- صادقی، علیرضا (۱۳۹۷). زندگی روزمره تهیدستان شهری. تهران: آگاه.
- صوفی مجیدپور، مسعود (۱۳۸۴). «واکنش بازار سرمایه به تحولات سیاسی و اقتصادی». گفت‌وگو. شماره ۴۵، ۱۸۷-۱۹۳.
- غلامی، افشین (۱۳۹۸). «خلایزیر، جایی که شیطان را هم می‌شود خرید». تسنیم. <https://tn.ai/2076211>
- کاظمی، عباس (۱۳۹۹). گزارش طرح ارزیابی تأثیرات اجتماعی پروژه بام آسمان. شرکت مهندسان مشاور معمار و شهرساز پارت.
- کاظمی، عباس و امیرابراهیمی، مسرت (۱۴۰۰). مگامال‌ها و مجتمع‌های بزرگ تجاری در تهران. مرکز مطالعات و برنامه‌ریزی شهر تهران.
- هاروی، دیوید (۱۳۹۲). تجربه‌ی شهری. ترجمه عارف اقوامی مقدم. تهران: پژواک.
- همشهری‌آنلاین (۱۳۹۹). «بساط جمعه‌بازار خلایزیر جمع شد». <https://hamshahrionline.ir/x6Pgi>

یوسفی‌فر، شهرام (۱۳۸۹). سرگذشت بازار بزرگ تهران، بازارها و بازارچه‌های پیرامونی آن در دو‌یست سال اخیر. بنیاد ایران‌شناسی.

- Arednt, Hannah (1964). *Eichmann in Jerusalem: a report on the banality of evil*. New York: The Viking Press.
- Borch, Christian & Hansen, Kristian Bondo & Lange, Ann-Christina (2015). "Markets, bodies and rhythms: A rhythmanalysis of financial markets from open-outcry trading to high-frequency trading". *Society and Space*. 33 (6), 1080-1097.
- Brighenti, Andrea Mubi & Karrholm, Mattias (2018). "Beyond Rhythmanalysis: Toward a Territoriology of Rhythms and Melodies in Everyday Spatial Activities". *City Territ Archit*, 5(4).
- Cristie, Pam (2013). "Space, Place & Social Justice: Developing a Rhythmanalysis of Education in South Africa". *Qualitative Inquiry*. 19 (10), 775-785
- Eco, U. (1986). *Travels in hyperreality*. A Harvest Book.
- Forbes (2021). <https://www.forbes.com/billionaires/>
- Gumus, Imran & Yilmaz, Ebru (2020). "Rhythmanalysis as a Method of Analysing Everyday Life Spaces: The Case of Kibris Sehiteri Street in Izmir". *Online Journal of Art & Design*. 8(3), 229-250.
- HBO (2017). *Becoming Warren Buffett*.
- Hubbard, Phil (2006). *City*. Routledge.
- Investopedia (2020). <https://is.gd/hObhAJ>
- Lefebvre, Henri (1991a). *Critique of Everyday Life: Vol. I*, Translated by: John Moore, London. New York: Verso.
- Lefebvre, Henri (1991b). *The Production of Space*, Translated by: Donald Nicholson-Smith, Britain: T. J. Press Ltd.
- Lefebvre, Henri (2002). *Critique of Everyday Life: Vol. II*, Translated by: John Moore, London. New York: Verso.
- Lefebvre, Henri (2004). *Rhythmanalysis: Time, Space and Everyday Life*, Translated by: Stuart Elden & Gerald Moore, London. New York: Continuum.
- Lewis, Michael (1989). *Liar's Poker: Rising through the Wreckage on Wall Street*. W.W. Norton & Company.
- Marcu, Silvia (2017). "Tears of time: A Lefebvrian rhythmanalysis approach to explore the mobility experiences of young Eastern Europeans in Spain". *Royal Geographical Society*.
- Nash, Louise (2018). "Performing Place: A Rhythmanalysis of the City of London". *Organizational Studies*, 1-21.
- Reid-Musson, Emily (2017). "Intersectional Rhythmanalysis: Power, Rhythm and Everyday Life". *Progress in Human Geography*, 1-17.

- Rickly, Jilian M. (2017). ““They all have a different vibe””: A rhythmanalysis of climbing mobilities and the Red River Gorge as a place”. *Tourist Studies*. 1-22.
- Schroeder, Alice (2008). *The Snowball: Warren Buffett and the Business of Life*. Bantam Books.
- Simpson, Paul (2012). “Apprehending everyday rhythms: rhythmanalysis, time-lapse photography and the space-times of street performance”. *Cultural Geographies*. 19 (4), 423-445.
- Spradley, James P. (1980). *Participant Observation*. Harcourt Brace Jovanovich College Publishers.
- Thomas, J. (1993). *Doing critical ethnography*. Newbury Park, CA: Sage.

